

پیشنهاد ناچیز

محضر را درود دست ارجمند

خواب آغاز عده ت شزاد

با ارادت و حرم

م

بینش معنوی ۸

۸۱/۷/۲۵

ترجمة

مصطفی ملکیان

سیری در سپهر جان

مقالات و مقولاتی در معنویت

نشر نگاه معاصر

سیری در سپهر جان

مقالات و مقولاتی در معنویت

ترجمه

مصطفی ملکیان

* * *

ناشر: نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر) / مدیر هنری:
باسم الرسام / حروفچینی و صفحه‌آرایی: کارگاه نگاه معاصر / لیتوگرافی: پارسا /
چاپ و صحافی: فرنو / چاپ اول: ۱۳۸۱ / شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه / قیمت: ۱۸۰۰ تومان
(شومیز)



نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان موحد دانش (قدسیه)، شماره ۴۹، واحد ۱۰.

تلفن ۲۲۸۴۹۳۹ - نمبر ۲۸۳۱۷۱۵

پست الکترونیکی negahemoaser@yahoo.com

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

ملکیان، مصطفی. ۱۳۳۵

سیری در سپهر جان: مقالات و مقولاتی در معنویت / مترجم مصطفی ملکیان. - تهران: مؤسسه نگاه معاصر، ۱۳۸۱. ۲۲۲ ص. - (بینش معنوی؛ ۸)

ISBN 964-7763-03-4:

شابک ۴ - ۰۳ - ۹۶۴ - ۷۷۶۳

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيبا.
كتابنامه به صورت زيرنويس.

۱. معنویت: مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. زندگی معنوی - - مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. عنوان. ب. عنوان: مقالات و مقولاتی در معنویت.

۲۹۱/۴۴

BL ۶۴۲/۷۶۹

م ۱۲۲۹ - ۱۸۱

كتابخانه ملي

فهرست

در باب ایمان و عقل، و ساحت‌های متمایز آنها / ۵
جان لاک

انفسی بودن حقیقت است / ۱۹
سورن کرگگور

ادله کرگگور بر ضد استدلال آفاقی در دین / ۴۹
رابرت مری هیو آدامز

اهمیت دینی پساتجددگرایی: یک جوابیه / ۷۹
هیوستون اسمیت

پیام ادیان: نقب زدن به عالم معنا / ۱۱۹
رابرت آم. می.

خودشناسی / ۱۳۷
آلدوس هکسلی

سکوت / ۱۴۵
آلدوس هاکسلی

بپرسنی / ۱۵۳
آلدوس هاکسلی

پولس قدیس را بجدّ بگیریم؛ گناه بمنزله مقوله‌ای معرفت‌شناختی / ۱۶۱
مراالد وستفال

۲۱۳ / فقر

رنه گنون

حکمت خالده / ۲۲۳

فریتیوف شووان

نمایة نام‌ها / ۲۳۵

در باب ایمان و عقل، و ساحت‌های متمایز آنها*

جان لاک

۱. قبلًا نشان داده شد که: الف) ما در آنجا که طالب تصوّراتیم اضطراراً جاهلیم، و طالب همه اصناف علم. ب) در آنجا که طالب براهینیم جاهلیم، و طالب علم عقلی. ج) مادام که طالب تصوّرات خاصٍ واضح و قطعی ایم طالب قطع و علم قطعی ایم. د) در آنجا که نه خودمان علم داریم و نه شهادت دیگران را در اختیار داریم تا عقلمان را بر روی آن استوار سازیم طالب احتمالیم تا موافقت ما در امور تحت هدایت آن باشد.
با مقدمه قرار دادن این امور، به گمان من، می‌توانیم معیارهای ایمان و عقل و مرزهای میان آنها را تعیین و تثبیت کنیم؛ معیارها و مرزهایی که

*. نشر نخست در: مجله نقد و نظر، شماره سوم و چهارم، (تابستان و پاییز ۱۳۸۰)، سال هفتم، صص ۱۲ - ۲. مشخصات کتابشناسی اصل این نوشته چنین است:

Locke, John *An Essay Concerning Human Understanding*, Book IV,
Chapter XVIII (Of Faith and Reason, and Their Distinct Provinces).

**. در سراسر کتاب، پاورق‌ها از مترجم است.

فقدان آنها احتلاً، اگر نگوییم علت نابسامانیهای بزرگ، لااقل علت مناقشات عظیم و شاید اشتباهات فاحش در جهان بوده است. زیرا تا این مسأله حل نشود که ما تا چه حد باید تحت هدایت عقل باشیم، و تا چه حد تحت حمایت ایمان و تعبد، بیهوده جرّ و بحث می‌کنیم، و می‌کوشیم تا یکدیگر را در امور دینی مجاب سازیم.

۲. به نظر من، هر فرقه‌ای، مادام که عقل یار آنهاست، شادمانه از آن سود می‌جویند؛ و در آنجاکه از یاریشان دریغ ورزد، فریاد بر می‌آورند که این امر امری ایمانی و تعبدی، و فراتر از طُورِ عقل، است. و نمی‌فهمم که چگونه، بدون تعیین مرزهای دقیق میان ایمان و عقل، می‌توانند با کسی بحث کنند، یا منکری را که به همین بہانه و دستاویز متولّ می‌شود مجاب سازند. این تعیین مرز باید در همه مسائلی که ایمان و تعبد در آنها دخالتی دارد نخستین نکته‌ای باشد که فیصله می‌یابد.

بنابراین، در اینجا، تلقی من از عقل، در مقابل ایمان و تعبد، کشف قطعیّت یا احتمال قضایا یا حقایق است که ذهن از طریق قیاس به آنها دست می‌یابد، قیاسی مرکب از تصوّراتی که ذهن، با استفاده از قوای طبیعی اش، یعنی به وساطت حسّ ظاهر یا حسّ باطن، کسب کرده است. ایمان و تعبد، از سوی دیگر، تصدیق به هر قضیّه‌ای است که به مدد قیاسات عقلی حاصل نیامده است، بلکه مبتنی بر وثاقتِ شخصِ قائل است و قضیّه‌ای تلقی می‌شود که در طیّ نوع ارتباط خارق العاده از جانب خدا نازل شده است. این نخواه کشف حقایق را برای آدمیان و حی می‌نامیم.

۳. پس می‌گوییم که اوّلاً: هیچ انسان تحت الهام الاهی غی‌تواند، به مدد هیچ وحی‌ی، تصوّرات بسیط جدیدی را که دیگران قبلًاً از طریق حسّ ظاهر یا حسّ

باطن واجد آنها نشده‌اند به آنان ابلاغ کند. زیرا، هر گونه انطباعاتی خود او از دخالت بیواسطه خدا داشته باشد، این وحی، اگر وحی تصوّرات بسیط جدید باشد، نه از طریق کلمات قابل ابلاغ به انسان دیگری است، نه از طریق هیچ‌گونه علامات دیگری. چراکه کلمات، از طریق تأثیر بیواسطه‌ای که بر ما دارند، غیر از تصوّر اصوات طبیعی‌شان، موجب پیدایش هیچ تصوّر دیگری نمی‌شوند؛ و به واسطه عادت ما به استعمال آنها، به عنوان علامت، است که در اذهانمان تصوّرات در حال کمون را بر می‌انگیزند و از نو زنده می‌کنند؛ اما، با این همه، فقط تصوّراتی را بر می‌انگیزند و از نو زنده می‌کنند که قبلًا در ذهن تحقق داشته‌اند. زیرا کلمات، اعم از مکتوب و ملفوظ، فقط آن تصوّراتی را به قوّه مفکره ما احضار می‌کنند که برای ما این کلمات، به حکم عادت، علامت آن تصوّرات بوده‌اند، اما نمی‌توانند هیچ تصوّر بسیطی را که کاملاً جدید و سابقًا مجھول بوده است وارد صحنه قوّه مفکره کنند. این مطلب در مورد همه علامات دیگر نیز صدق می‌کند؛ یعنی آنها هم نمی‌توانند چیزهایی را به ما نشان دهند که قبلًا هرگز از آنها هیچ‌گونه تصوّری نداشته‌ایم.

پس، هر چه بر پولس قدیس، وقتی که به آسمان سوم عروج کرد، مکشوف گشت، و هر تصوّر جدیدی که ذهن و ضمیر وی، در آنجا، دریافت داشت، به هر حال، کل شرح و وصفی که او می‌تواند، از آن مکان، بر دیگران عرضه کند چیزی بیش از این نیست که در آنجا چیزهایی هستند که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده، و نه به دل انسانی خطور کرده است.^۹ [رساله اول پولس رسول به قرتیان، باب دوم، آیه ۹] فرض کنیم که خدا، از طریق خارق‌العاده‌ای، نوعی موجود را که مثلًا در مشتری یا زحل زندگی می‌کند (زیرا کسی نمی‌تواند انکار کند که وجود چنین

موجودی ممکن است) و دارای شش حسّ است بر کسی مکشوف سازد، و تصوّراتی که از طریق آن حسّ ششم به آن موجودات افاده می‌شود در ذهن او منطبع کند؛ چنین کسی نمی‌تواند، به مدد کلمات، آن تصوّراتی را که به واسطه آن حسّ ششم [در ذهنش] اطباع یافته‌اند در اذهان انسانهای دیگر پدید آورد، کما اینکه کسی از مانع نمی‌تواند، به مدد صوت کلمات، تصوّر یک رنگ را به انسانی افاده کند که، در عین حال که چهار حسّ دیگرش عیب و نقصی ندارند، همیشه بکلی فاقد حسّ پنجم، یعنی بینایی، بوده است. پس، ما برای تصوّرات بسیط خود، که مبنای و یگانه محتوای همه عقاید و علوم مایند، ناگزیر به عقل، یعنی قوای طبیعی، خود وابستگی تام و قام داریم؛ و، به هیچ روی، نمی‌توانیم همه یا هر یک از تصوّرات را از راه وحی نقلی دریافت داریم. مرادم از وحی نقلی چیزی غیر از وحی اصلی است. مرادم از وحی اصلی آن اطباع اولی است که خدا، بیواسطه، آن را در ذهن یک انسان ایجاد می‌کند و بر آن حدّ و مرزی نمی‌توانیم نهاد؛ و مرادم از وحی نقلی آن اطباعاتی است که، در قالب کلمات و شیوه‌های متعارف، ابلاغ متقابل اندیشه‌ها، به دیگران انتقال می‌یابند.

۴. ثانیاً، می‌گوییم که همان حقائق که به مدد عقل و آن تصوّراتی که طبیعتاً می‌توانیم داشت برای ما کشف شدنی‌اند ممکن است از طریق وحی نیز مکشوف و نازل شوند. به همین جهت، هم آدمیان، با استفاده طبیعی از قوای خود، خودشان به کشف صدق هر یک از قضایای [هندسه] اقلیدس نائل می‌آیند، و هم خدا ممکن است، به توسطّ وحی، این صدق را مکشوف دارد. در همهٔ چیزهای از این دست، چون خدا ما را به ابزار طبیعی و قابل اعتقادتر برای نیل به علم مجّهَز کرده است، نیاز اندکی به وحی هست و وحی کاربرد چندانی ندارد. زیرا هر حقیقتی که، از راه علم

به تصوّرات خودمان و تأمل در باب آنها، به کشف روشن آن نائل آیم همواره برای ما قطعیت از آن حقایق است که از طریق وحی نقلی به ما ابلاغ می‌شوند. زیرا علمی که ما داریم به اینکه این وحی، در ابتداء، از جانب خدا آمده است هرگز نمی‌تواند به اندازه علمی که ما از راه ادراک واضح و متمایز سازگاری یا ناسازگاری تصوّرات خودمان داریم اطمینانبخش باشد. مثلاً، اگر، دیر زمانی قبل، وحی می‌شد که سه زاویه مثلث مساوی دو زاویه قائمه‌اند، ممکن بود من، براساس اعتقاد به این نقل که این قضیه وحی شده است، صدق آن را تصدیق کنم؛ اما این قضیه هرگز به آن درجه از قطعیت نمی‌رسید که علم به آن، براساس مقایسه و سنجش تصوّرات خودم از دو زاویه قائمه و سه زاویه یک مثلث، واجد آن است. شبیه همین امر در مورد واقعیاتی که با حواس ما قابل شناخت‌اند صادق است؛ مثلاً، سرگذشت طوفان نوح از طریق مکتوباتی که از وحی سرچشمه گرفته‌اند به ما رسیده است؛ و، با این همه، به گمان من، هیچ کس نمی‌گوید که علم او به طوفان به اندازه علم نوح، که شاهد طوفان بوده است، یا به اندازه علم خود او، اگر در آن زمان زنده و شاهد طوفان می‌بود، قطعیت و وضوح دارد. زیرا چنین کسی یقینی بیش از یقین حواس خودش به اینکه این واقعه در کتابی آمده است که علی‌الادعا به قلم موسای تحت الهام الاهی نوشته شده است ندارد؛ اما به اندازه وقتی که خودش می‌دید که موسی آن کتاب را می‌نویسد یقین ندارد که وی آن را نوشته باشد. بنابراین، یقین او به اینکه این واقعه وحی شده باشد، باز هم، کمتر است از یقینی که به حواس خود دارد.

۵. پس، در قضایایی که قطعیت آنها مبتنی است بر ادراک واضح سازگاری یا ناسازگاری تصوّرات‌تان، که یا از راه شهود بیواسطه حاصل

می آید (مثلاً در قضایای بدیهی) یا از راه قیاسیات عقلی واضح (در براهین) مانیازی به مدد وحی، به عنوان چیزی که برای حصول تصدیق و گنجاندن قضایا در ذهن لازم باشد، نداریم؛ زیرا راههای طبیعی علم می توانند این قضایا را در ذهن جای دهن و چه بسا این کار را قبل‌کرده باشند؛ و این بیشترین یقینی است که ما می توانیم نسبت به چیزی داشته باشیم، مگر در جایی که خدا چیزی را، ب بواسطه، به ما وحی کند، و حتی در اینجا نیز یقین مانعی تواند بیش از علم ما باشد به اینکه این چیز وحی از جانب خدا است. اما، با این همه، به گمان من، چیزی نمی تواند، [حقّ] تحت عنوان وحی، علم واضح را متزلزل یا رد کند یا انسانی را عقل‌آجواب سازد که آن را، علی‌رغم اینکه با شهادت آشکار فاهرمه خودش منافات صریح دارد، صادق بداند. زیرا، از آنجاکه شهادت هیچ یک از قوای ما، که به مدد آنها این قبیل وحیها را دریافت می کنیم، نمی تواند از حدّ قطعیت علم شهودی ما درگذرد (اگر بتواند اصلاً به حدّ آن برسد)، ما هرگز نمی توانیم چیزی را که با علم واضح و متمایز ما منافات صریح دارد حقیقت تلقی کنیم؛ مثلاً سازگاری تصور یک جسم و تصور یک مکان چنان روشن است، و ادراک ذهن از سازگاری آنها چنان واضح است که ما هرگز نمی توانیم قضیه‌ای را تصدیق کنیم که تصریح دارد به اینکه جسم واحدی، در آن واحد، در دو مکان دور از هم بوده است، ولو قضیه‌ی مذکور مدعی حجیبت وحی الاهی باشد؛ زیرا اوّلاً: وضوح اینکه ما، در مقام اسناد این قضیه به خدا، خود را نمی فربینیم، و ثالثاً: وضوح اینکه قضیه را درست می فهمیم، هرگز نمی توانند به اندازه وضوح علم شهودی خود ما باشند، که از طریق آن تشخیص می دهیم که محال است که جسم واحدی، در آن واحد، در دو مکان باشند. و، بنابراین، قضیه‌ای که با علم شهودی ما